

استراحت مي كنم  
روي ايوان خيال  
خالتي از هر دغدغه  
فارغ از هر قيل و قال ...

\*

پشت پا بر خاطره  
مشت بر افكار درد  
چشم مي بندم دگر  
روي بغض و آه سرد ...

\*

من تصور مي كنم  
عطر تو پيچيده است  
دستهاي سبز تو  
ميوه ها را چيده است...

\*

در حياط خانه ام  
ياد تو گل مي كند!  
پس خدائي مهربان

عشق را پل مي کند...

\*

يك پل از رنگين كمان

بين تو تا دست من

رنگ آبي مي شود

كوچه ي بن بست من...

\*

روي پل آواز تو

يك كيوتر مي شود

نامه اي بر پاي او...

چشم من تر مي شود!

\*

در دوسوي انتظار

قلب من پر مي زند

روي فرداهاي ما

رنگ بهتر مي زند...

\*

من كه باور مي كنم

نور و باران ، بوي گل

دست من در دست تو...

بوسه گاه روي پل !

\*

پس بپرسيم از خدا...

غرق در رؤیای پل...

چند ساعت مانده تا ...

وعدہ گاہ پای پل؟ ...

...